

مکت کوتاه‌ی بر فرا‌یند صلح « مسلح » در کشور و مروری بر « انفلو نرای سیاسی!! » در افغانستان



محمد امین (فروتن)

آورده اند که شخصی را مأ مور کرده بودند تا گرگ درنده ای را که به اهالی روستا حمله میکرد با تفنگ خود شکار کند ، آن مرد هرچه بر آن گرگ شلیک میکرد به گرگ نه می خورد و فقط مقداری از پشم چرک آلود جلد اش به زمین می ریخت ، بالاخره یک از روستایان که از این حالت شکاری به تنگ آمده بود با تعجب پرسید : بالاخره ما نه فهمیدیم که در تفنگ ات گلوله گذاشته ای یا صابون ؟ که هرچه شلیک میکنی فقط مقداری پشم چرک آلود گرگ بزمین میریزند و بس . !!

مسخره ترین و درعین حال مرموز ترین سناریوی که تا اکنون شنیده ایم و مصداق کامل آن در داستان گرگ و شکاری دیده می شود همین شعار های ظاهراً جالب و عوام پسند « صلح با مخالفین مسلح » است که به مثابه « شعار روز » از زمین و آسمان تمامی کشور های منطقه همچون ندای آسمانی بلند میشود .!! و در حالیکه از آسمان آتش نفاق میبارد و از زمین فریاد میجوشد ، همه چیز و همه کس رنگ ریا کارانه ای از « صلح با مخالفین » را گرفته است . اما سوال اینجا ست که چگونه پس از این همه در گیریها و تضاد ها و دسته بندی ها که سراسر تاریخ کشور ما را فرا گرفته است و تا اکنون نیز این داستان غم انگیز و خونین نه تنها در دهلیز تاریخ کهن ملت بزرگ ما بلکه در رگهای وجود تمامی کشور های شرقی و اسلامی جریان دارد واقعاً ملت غیور ما بویژه «درس خوانده ها» و « روشنفکران » این کشور و حرکت های صلح طلبانه آزادی خواهی و عدالت پسندی از کشور های شرقی و اسلامی به این نتیجه طبیعی و حتمی دست یافته باشند که مخالفین دیروزی و دشمنان سرسخت خویش را باید به خاطر منافع علیای ملت ها و به پاس این حقیقت انسانی که اخیراً ، انسان های ستمدیده این خیطه ای از تمدن و فرهنگ و لای انسانی نیز حق دارند و باید هم حق داشته باشند که بیش و پیش از دیگران در راه ایجاد یک تمدن مفتخر بر عدالت خواهی و آزادی گام های استواری را بردارند و بر مبنای همین انگیزه دستان مخالفین و دشمنان معلوم الحال و تابلو دار خویش را با گرمی بفشارند و از ایشان استقبال بعمل آرند !جالب آنجاست که برخی از نامدار ترین گروه های ما در زندگی ذات البینی و روز مره خود لحظه به لحظه و

در گوشه ، گوشه ای از جامعه میریزند و فریادی و شعاری علیه دیگری بر میدارند ! ، مسأله اساسی دیگر و مهمی که در همین ارتباط باید مطرح گردد ، این است که اگر برآستی هم شرائط عینی و ذهنی میان جامعه و مردم ستمدیده ما بصورت طبیعی و بدور از غبار و رسوبات بازی های شیطانی قدرت های جهانی ، که در یک جبهه بین المللی زیر نام «**ائتلاف جهانی مبارزه با تروریسم**» درسرمین ما شاخ به شاخ شده اند، فراهم آمده باشد ، پس این همه نقشه کشیدن ها و استدلال های بی معنی و در برخی زمینه ها مستند و عقلانی برای توجیه حضورفعال و دوامدار نیروهای خارجی در افغانستان برای چیست که از زبان نامدارترین چهره های «**سیاسی و روشنفکری !!**» همچنان گروه های وابسته با «**مافیائی حاکم**» در جامعه ما شنیده می شوند ؟ در تصویر چنین بنیادها و اهرم های فعال خسونت است که برای هر مؤرخ و جامعه شناس راستین این روزگار جرئت می بخشد تا اعلام کند که دلخوش داشتن به چنین طوفان های هولناکی که ازسراسر، تاریخ کهن ما و تمام بشریت منشأ می گیرند وبراستخوانهای خونین «**وحدت ملی**» ما همچون تازیانه های آتشی فرود می آیند ، رسوباتی از نوعی بیماری «**عطش قدرت کاذب !**» و «**شهرت خواهی مصنوعی !**» شمرده می شوند ، که با درد و اندوه فراوان «**ویروس**» این بیماری مهلک که نوعی از بیماری «**انفلونزای سیاسی !!**» را منتقل میسازند با توجه به مؤقیعت حساس کنونی از «**درسخوانده ها**» و «**عموم روشنفکران**» در جوامع شرقی با لخصوص کشور ویرانه ء ما افغانستان این مکروب بنام «**ویروس انفلونزای روشنفکری !!**» نیز نامیده می شود . وقتی یک فرآیند اجتماعی و سیاسی به مثابه تنها راه حل بحران وفاجعه در کشورها و جوامع پس از جنگ در جهان سوم ، مانند افغانستان مطرح گردد ، نخستین پرسشی که باید به آن پاسخ گفته شود این است که پس از اكمال و اتمام مبادی و اساسات فرآیند سیاسی و اجتماعی مطلوب متذکره در این زمان و تأثیر آن بر نسل های آینده جامعه ما چه خواهد بود ؟ در نتیجه و پس از این همه قربانی های مادی و معنوی نسل کنونی ما چه رؤیا های واقعی ، تحقق خواهند یافت ؟ البته تقریباً همه ما تصور میکنیم که تاریخ کشور ما افغانستان ، به دلائل گوناگون سیاسی و مؤقیعت جغرافیای ویژه ای که دارد از تاریخ کشورهای دیگر حتی کشورهای همجوار ما مهمتر و پیچیده تر است . لهذا بدیهی به نظر می رسد که ریشه های هر گفتمان سیاسی و اجتماعی به شمول همین فرآیند گفتگو به «**مخالفان مسلح رژیم کنونی افغانستان**» که در کسوت براندازان مهمترین ارزش های تاریخی و نهاد های مدنی و فرهنگی جامعه ظاهر می گردند باید با دقت و فراست عمیق سیاسی و تاریخی مورد مطالعه قرار گیرند و باید روشنفکر و مؤرخ این روزگار و این قلمرو جغرافیای وی ، تمامی انگیزه های که در راه ایجاد این گفتمان بکار گرفته شده اند با صداقت و صمیمیت بیان کنند . بدون شک طرح این قسمتی از مسائل مربوط به براه انداختن گفتگو با مخالفان مسلح کنونی که دست کم بیش از سی و شش کشور را از وقوع حادثه یازدهم سپتامبرسال ۲۰۰۱ میلادی به این سو به غرض نابودیی آنها با خود مشغول ساخته اند ، بطور انتزاعی ، مشکل را

حل نه ميکند ، زيرا مسأله رسيدن به يک صلح پايدار و مطمئن ميان مردم و جامعه ما با تأمين عدالت اجتماعي و اقتصادي در جامعه افغاني که يکي از اساسي ترين و پيچيده ترين مسائل اين روزگار اند ، ارتباط تنگاتنگي دارد ، لهذا هر آنچه که از سوی مؤرخان و تحليلگران در زمينهء تحقق عمليه صلح و تفاهم با مخالفان مسلح و تمامی نيروهاي « **ديگر انديش سياسي** » در جامعه افغاني مطرح مي گردد ، روشن است که بايد روح و روان جامعه ما را منعکس سازند و از هرگونه انگيزه هاي بيگانه پروري پرهيزند . بدین ترتيب واضح است اگر تحليل هاي تحليل گران و کار شناسان امور سياسي در باره ريشه هاي اصلي بحران کنوني کشور که از درون تاريخ و فرهنگ مردم ما ، ما يه ميگيرند بر قرائت واحدی از شناخت بحران استوار باشند تمامی احادي از جامعه ما و تک تکی از شهر وندان اين سرزمين دُچار نوعی از سرگيچی مزمن خواهند شد !! . البته بايد اذعان داشت که شناخت جامعه شناسانه و همه جانبه از بحران کنوني در جامعه ما کار همه نيست ، فقط کار کساني است که در تحليل ها و ارزيابي هاي خویش آژير مخالفت صريح شان نسبت به هرگونه تبعيض قومي ، زباني ، مذهبي و نژادي را اعلام کرده باشند ، زيرا نه ميتوان بر، برداشت ها و تحليل هاي تاريخي اي بسياری از دانشمندان ، مؤرخان و کار شناسان نامدار و مشهور جوامع ديگر در تاريخ پر فراز و نشيب جامعه افغاني اتکا کرد ، که چنين اتکاي تاريخي و علمي با حوادث و گذشتهء درد ناک تاريخ کشور ما مانند نسخه اي خواهد بود که بدون تشخيص دقيق بيماري و و نگاه عميق به وضعيت عمومي بيمار از سوی برخی ها که به غلط لباس مؤرخ و تحليلگر و کار شناس و روشنفکري را بر تن کرده اند تجويز مي گردد .!! هرچند بايد گفت ، در بسياری از اين گونه تحليل هاي که از سوی وابسته گان به ظاهر « دانشمند !!» در جامعه ما بيان مي گردد مفاهيم و شعار هاي ستائيش برانگيزي چون « **همه انسان ها با هم برابر اند** » بي آنکه تفسير و توجيه منطقي و ريشه اي درستي — هم در عمل نمونه اي داشته باشند . البته اعلام و ابلاغ اينگونه مسائل احتياج به يک ارزيابي مکتبي و جامع الاطرفي دارد تا بتوانند ، تفسير پذيرئي منطقي پيدا نمايند و هم « اعتقاد » و « معتقد » بيافزيند ، بنا بر اين قبل از هر نوع پژوهش و تحقيق و پيش از اينکه حکمي در جهت هدايت و « برابري انساني » اعلام شود ، اينگونه تحليل ها و ارزيابي ها ، ما و اکثريت شهروندان جامعه ما را بسوی هويت حقيقي و حکمي چنين محققان و تحليل گران هدايت ميکنند !! در چنين شرائط عمومي جامعه ما است که بايد گفت ، هر چند شرائط عيني و تاريخي حاکم بر کشور ما حکم ميکنند که ، نبود « **گفتمان صلح و آشتي ملی** » در جامعه و حتی فرهنگ تاريخي باشنده گان اين سرزمين بزرگترين نقيصه اي است که بايد به کمک تحليل هاي جامعه شناسانه دروني مرفوع گردد ، اما بطور کامل اين امکان را رد نه ميکند که ممکن است راه حل هاي نجات و رستگاري ديگري نیز وجود داشته باشند ، بدون هرگونه ترديد اگر ما هر راه حل بحران در جامعه و منطقه را که در ديگر جوامع و کشور ها آزموده شده اند ، با هدايت اخلاقي و تاريخي قرائت کنيم ميتوانيم فراز هاي گوناگون و مختلفی را به عنوان

بخشی از یک گفتمان پیچیده و چند لایه در مورد رفتار متقابل و پیامد های آن در وضعیت کنونی جامعه و کشور خود مشا هده کنیم . واقیعت این است که برنامه آخیر و گسترده « صلح با مخالفین مسلح » همزاد مبارزه جهانی با تروریزم است که ریشه های خونین آن در سیاست های « استراتژییک سیاسی و امنیتی » نیروهای خارجی بویژه کشور های شامل در ائتلاف جهانی ضد تروریزم به مشاهده میرسد!! ؛ آنچه که غالباً استدلال به نفع این گفتمان را به چالش می کشد ، مسأله « سیاست چانه و فشار!! » است که با عدم صداقت و شفافیت از سوی نیروهای خارجی دنبال می گردد. بویژه آنگونه که در رسانه ها و مطبوعات مافیائی ترسیم می شود عمدتاً همراه با ایده کلاسیکی است که در ادبیات معاصر سیاسی بنام « صلح ، مسلح !! » نامیده میشود . بناً با صراحت اعتراف میکنم ، از وقتی شنیدم که بدون کوچکترین آماده گی های لازم وزمینة سازی های طبیعی برای « عملیه صلح!! » راستین در جامعه و منطقه گفتگوبا مخالفان مسلح به مثابه یک «گفتمان واقعبینانه » اعلام گردیده است به یک هیجان شگفت انگیزی دست یافته ام و تعجب ام آنگاه افزایش یافت که همین « گفتمان!! » موسوم به « صلح مسلح با مخالفین !! » چنان در قلبی از نامدارترین نیروها و حلقه های سیاسی افغانستان و منطقه وسوسه انداخته است که بصورت بینظیری دست به توجیه ساختن همین « گفتمان صلح مسلح!! » زده اند ، چنانچه اخیراً آقای فاضل " سنگچارکی " به عنوان سخنگوی « جبهه ملی افغانستان » که ظاهراً متشکل از چندین سازمان و تشکل سیاسی در افغانستان است در یک نشست مطبوعاتی در کابل اعلام کرد که : جبهه ملی افغانستان برای رسیدن به صلح دوامدار و پائیدار در جامعه افغانی مسأله مذاکره با طالبان و دیگر مخالفین را پیشنهاد میکند و به گفته آقای سنگچارکی در همین راستا با طالبان و سائر مخالفین افغانستان تماس های نیز برقرار گردیده اند ؛ « البته آقای صدیق چکری یکی از بلند رتبه ترین مقامات « جبهه ملی افغانستان » که در عین حال از عضویت در کادر رهبری جمعیت اسلامی افغانستان برهبری استاد برهان الدین ربانی نیز برخوردار است و اکثر در کسوت تئوری پرداز اصلی جبهه ملی در مطبوعات حضور میا بند در یک گفتگوی ضد و نقیض تلفنی از لندن با شبکه تلویزیونی پیام افغان که از لاس انجلس امریکا پخش میشود پرده از بسیاری روابط با مخالفین مسلح افغانستان برداشت ، و براه انداختن گفتمان مذاکره با مخالفین نظام را از ابتکارات جبهه ملی افغانستان خواند!! ، هرچند آقایون سنگچارکی و چکری ؛ به هرگونه زمینة سازی های طبیعی ای که برای ایجاد هر گفتمان صلح در جوامع انسانی لازم و ضروری شمرده میشوند کوچکترین اشاره ای نکردند ؛ به نظر من وقتی احدی از فعالان سیاسی و فرهنگی ، مقامات و مسئولین مملکتی اعم از حاکمان وهم از کسانی که بر جائیگاه رفیع « اپوزسیون داخلی » تکیه زده اند ، نتوانند عوامل و زمینة های درونی یک پروسه و یک گفتمان ملی را در یابند و یا هم از بیان آن عاجز باشند ، طبیعی است که که برای دریافت حقیقت یک بیماری اجتماعی و ریشه های اصلی بحران های اجتماعی ، عوامل گوناگون خارجی فاجعه به عنوان تنها شاخص باقیمانده مورد مطالعه قرار گیرند ؛ باید

در راستای کشف عوامل اصلی بحران فکر حاکم بر مدیریت عمومی جامعه را به صورت دقیق ، منطقی ، همه جانبه و عالمانه که حتی فعالیت ها و حرکات سیاسی و اجتماعی « اپوزیونی » را نیز احتوا کند که در چهار چوب های قوانین ملی و میثاق های پذیرفته شده بین المللی در کنار تشکیلاتی موسوم به « دولت !! » ایفای وظیفه می کنند به بررسی گرفت ، اکنون باید در پرتو این فورمول بندیی جامعه شناسانه سیاسی پروژه آشتی و صلح با « مخالفین مسلح !! » رژیم را و برخورد آن با واقعیت ها و مشکلات اجتماعی و « درونی » اش مورد مطالعه قرار داد و « جنس » این فرآیند سیاسی را نیز در قلمرو جامعه شناسی تاریخی شناسائی و عمیقاً کالبد شکافی کرد . من اکیداً بر این باورم که دعوت یکجانبه و بدون آمادگی ها و پیش فرضهای لازم ، از « مخالفان مسلح » دعوت بعمل آوردن بدون هرگونه تردید ، تلاش نیروهای های خوش باور و ساده اندیش داخلی در راستای استراتژی عمومی قدرت های خارجی بزرگ بحساب می آید ، البته وقتی این استراتژی با تصویر یک قرائت مضحک از مذهب و یا هراندیشه دیگر ضد دینی و « سکو لار » توجیه و تفسیر گردد ، بجائی آشتی و صلح زمینه های ازبدترین نوع نفرتها و کینه ها را فراهم خواهند ساخت که از دهلیز تاریک تاریخ جامعه اما به کمک درس خوانده های اجیر ، کتله های بزرگی از توده های مؤمن و صاف اندیش کشور ، جوقه ، جوقه ، و با نا آگاهی کامل از سرنوشت آینده خویش در دامن خون آلود استعمار خارجی و استبداد داخلی میغلطند ، طنز تاریخ آنجا ست که همین کتله های از درس خوانده های جامعه که عمامه ای از « روشنفکری » بر سر کرده اند سعی دارند با دلایل گونا گونی از جامعه شناسی قدرت ، و دل مشغولی های نا بجای سیاسی که گویا افغانستان مدت سه دهه جنگ و برادر کشی را پشت سر گذشته است و بنا نباید از دولت مردان جامعه افغانی توقع بیشتری داشت !! بسیار دیده ایم که همین گروهی از به اصطلاح کارشناسان افغان تبار غربی و « روشنفکران مستعجل و ماشینی !! » ساخت رژیم مافیائی حاکم بر افغانستان میان هم نشستند و با هم در کاپی کردن « سیستم دم بریده بازار آزاد اقتصادی » و پذیرش مسؤلیت تحقیر آمیز جنایاتی که از سوی سربازان خارجی سر میزنند ، با هم مسابقه گذاشته اند ، بدون تردید این گونه توجیه کردن ها و کاپی سازی های مضحک ، یک بیماری عامی است که در تمامی جوامعی که استعمار فرهنگی ، مستقیم و غیر مستقیم دچار شان کرده است ، جریان دارد . این بیماری را که میتوان آنرا « گریز از خویش » نامید و تجلی خارجی آن ، « کتمان نفرت از خویش !! » است و تشبه به غیر!!، فلیسوف نامدار جهان « سوردل » بگونه ای علمی ، از نظر روان شناسی تحلیل کرده است . به باور « سوردل » ، استعمار و جهان سرمایه داری معاصر خود را مادر دلسوز مردم و ملت های می شمارد که بنام کمک های اقتصادی و فرهنگی آنان را در دامن خویش گرفته اند و اتفاقاً این نظریه « سوردل » از منظر روانشناسی نیز به حال ملت های جهان سوم صادق است . سوال اینجاست که با ملاحظه به چنین وضعیت تار و تاریک در جامعه و شرائط فعلی حیات مان ، آیا وانمود ساختن « گفتمان صلح با مخالفین »

به حیث تنها فاکتور حل بحران عمومی در جامعه و کشور امر عقلانی و عینی محسوب خواهند شد ؟ چنانچه قبلاً نیز اشاره گردید تنها طرح « **گفتمان صلح با مخالفین مسلح** » بطور انتزاعی مشکل جامعه را حل نه میکند بویژه آنگاهی که در ناآگاهی کامل و در بستر استراتژی قدرت های خارجی مطرح گردد. براه اندازی « **گفتمان صلح با مخالفین** » یکی از عمده مسائلی است که تقریباً تمامی جوامع بشری بویژه کشور های عقب مانده مانند افغانستان که نزدیک به سه دهه خونین ترین و ویران کن ترین جنگ را پشت سر گذشته است در سطوح و اشکال گوناگون با آن دست به گریبان اند ، تا حدی که امروز از آن به مثابه عی یکی از جنجالی ترین مسائل و مباحث در شناخت بحران های سیاسی از منظر علوم اجتماعی یاد آوری بعمل می آورند . !! زیرا ما بخوبی می بینیم و حس میکنیم که چگونه با شرمنده گی و خجالت از سوی اکثریت عناصر و گروه های « **خشونت طلب دیروزی** » این گفتمان حیاتی جامعه افغانی را برای رسیدن به « **نام و نان !!** » ، مورد استفاده نا جائز قرار میدهند و بسیاری از عناوین و مقولاتی مانند

« **دموکراسی** » ، « **آزادی** » و « **عدالت** » و غیره که پیرامون این فرآیند یعنی گفتمان صلح در جامعه از آن سخن گفته شده است به شکل وارونه تعبیر و تفسیر میگردد . طرح « **صلح با مخالفین !!** » یکی از پر درآمد ترین پروژه های است که به مثابه فاکتور مشترک در معاملات نیروهای مافیائی نظام حاکم بر جامعه افغانستان قرار دارد و این طرح از سوی مردان حقیر ، بزدل ، خود خواه و ریاست طلب که ظاهراً بر اریکه قدرت مصنوعی تکیه زده اند و یاهم بصورت نیمه رسمی از تربیون اپوزسیون رسمی و اصلی ، به عنوان حلال تمامی سختی ها رنج ها و مشکلات گوناگون اقتصادی و اجتماعی در کشور ما بیان می گردد !!.

هرگاه عوامل اصلی و عینی مخالفت های عمومی و پراکنده و توده های از مردم که موجب ایجاد بحران های متعددی در جامعه ما شده اند با دقت و تأمل مورد بررسی قرار نگیرند و برای ریشه کن ساختن آن اقدامات بنیادی و ساختاری بعمل نیایند ، بویژه آنگاهی که ضرورت بیان یک گفتمان نه به اثر تعاملات درونی و تاریخی یک جامعه بلکه به مقتضای منافع و رقابت های اقتصادی و سیاسی کشور های خارجی تبلور یافته باشند . !! طرح هرگونه اصلاحات در جامعه امر بی فایده تلقی خواهند شد .

حقیقت مطلب این است که آنچه را که تا اکنون از روال این به اصطلاح فراخوان صلح و گفتمان مذاکرات با مخالفین " **دولت افغانستان** " به مشاهده میرسند ، این حقیقت را بر ملا می سازد که متأسفانه از همان آغاز این گفتمان نه از اراده و مستقل دولتمردان افغانستان انجام یافته است ، بلکه این فرآیند نیز بر بستر منافع اقتصادی و استراتژیک قدرت های خورد و بزرگی که بنام مبارزه با تروریسم بین المللی در افغانستان گرد هم آمده اند ، انجام یافته است .